

در کنیسه ما

در کنیسه ما جانوری زندگی میکند که تقریباً به بزرگی يك سمور است. بارها شده است که مردم توانسته‌اند او را بخوبی ببینند زیرا او تا فاصله دومتر نزدیکی انسان را اهمیت نمیدهد. هرگز کسی نتوانسته است به كرك او دست بزند و برای همین است که در باره رنگ آن چیزی نمیتوان گفت و حتی مردم معتقدند که رنگ واقعی كرك او هنوز ناشناخته مانده است و رنگی که دیده میشود شاید از اثر گردوغباری است که در كركش نفوذ کرده است، وانگهی این رنگ برنگ کنیسه شباهت دارد فقط اندکی از آن روشن تر است. کم دلش بکنار، این حیوانی است فوق العاده آرام و گوشه گیر، و اگر اینهمه باعث وحشتش نمیشدند بی شك به ندرت تغییر مکان میداد. جایش بیشتر روی نرده قسمت مخصوص زن‌هاست، با فراغت آشکار گره‌های نرده را محکم میگیرد، خود را میکشد و به پائین، به تالار عبادت، مینگرد. حیوان از این وضع تهورآمیز خرسند بنظر میرسد، ولی خادم کنیسه مأمور است که نگذارد او هیچوقت روی نرده بماند زیرا ممکن است به این محل عادت کند، و چون زن‌ها از او میترسند نمیشود بودن او را در آنجا نادیده

گرفت . کسی درست نمیداند که برای چه زنها از او میترسند . البته در نگاه اول ، منظر حیوان وحشت آور است ، بخصوص گردن دراز ، چهره سه گوش ، دندانهای بالا که تقریباً به طور نیم افقی روی لب فوقانی برگشته است ، يك ردیف موهای بلند و روشن که بسیار سخت مینماید و روی دندان ها را میپوشاند ، همه اینها برای تولید وحشت کافی است . ولی بزودی انسان ، ناگزیر پی میبرد که این ظاهر وحشت آور آزاری در پی ندارد . وانگهی او دور از انسان میایستد و بیشتر از يك حیوان جنگلی از آدمی میرمد . گوئی به هیچ چیز پیوند ندارد جز به این بنا ، از بخت بد او این بنا يك کنیسه است ، یعنی جائیکه در برخی از ساعتها بسیار شلوغ است . اگر ممکن بود به او حالی کرد ، میشد به او چنین دلداری داد که جامعه مذهبی شهر كوچك کوهستانی ما سال بسال کاهش میابد و لذا به دشواری میتواند از عهده هزینه نگهداری کنیسه برآید . بهیچوجه از امکان دور نیست که چندی بعد کنیسه به يك انبار یا به چیزی از اینگونه تبدیل یابد و بالاخره روزی ، حیوان روی آسایشی را که اکنون بی رحمانه وی را از آن محروم کرده اند ببیند .

در حقیقت هم فقط زنها هستند که از او میترسند . مردان مدتهاست که دیگر به او توجه ندارند . هر نسلی او را بنسل بعد نشان داده است ، او را همیشه در آنجا دیده اند ، بالاخره اکنون حتی نگاهی هم به سوی او نمیافکنند و نیز کودکان که برای نخستین بار او را میبینند دیگر تعجبی نمیکنند . او حیوان خانگی کنیسه شده است - چرا کنیسه چنین حیوان خانگی ، که در جای دیگر نمیتوان یافت ، نداشته باشد ؟ اگر زنها نمی بودند شاید وجود او

تقریباً از یاد رفته بود . ولی در حقیقت حیوان در زنها هم سبب ترس واقعی نمیشود. بسیار شگفت آور خواهد بود که آنها روزها، سالها، ده ها سال از چنین حیوانی بترسند . البته زنان برای دفاع خود دلیل میآورند که حیوان عادتاً خود را با آنها بیشتر نزدیک میکند تا به مردان ، و این درست است . حیوان جرأت نمیکند به پائین پا بگذارد، تاکنون کسی او را به روی زمین ندیده است. اگر وی را از رفتن به روی نرد زن مانع شوند در همان بلندی ، روی دیوار روبرو قرار میگیرد - در آنجا لبه باریکی است که پهنایش به دو انگشت نمیرسد و از سه طرف کنیسه را دور میزند - گاه حیوان روی این لبه میدود و از کنیسه بیرون میرود ، ولی بیشتر وقتها آرام در جای معینی روبروی زنان قرار میگیرد . بسختی میشود باور کرد که وی به این آسانی بتواند از راهی بدین باریکی بگذرد . هنگامی که به انتهای لبه میرسد، شیوه نیمدور زدنش دیدنی است - زیرا این حیوان بسیار کهنسال است - ولی از تهور-آمیزترین جست های خطرناک باک ندارد و هرگز هم خطا نمیکند، وقتی به جای خالی رسید به راه خود همچنان ادامه میدهد. در حقیقت وقتی انسان این عملیات تحسین آمیز را تماشا میکند زود از آن سیر میشود و دیگر هم دلیلی در میان نیست که وی پیوسته نگاه خود را به این سمت متوجه کند. وانگهی ترس یا کنجکاوی نیست که زنان را به حالت هشدار نگاه میدارد ، اگر آنها به راستی سرگرم عبادت میبودند هرآینه حیوان را کاملاً از یاد میبردند ، و اگر سایر زنها که اکثریت را تشکیل میدهند رضایت میدادند زنان متدین چنین میکردند، ولی آنها همیشه دلشان میخواهد که توجه را بسوی خود جلب کنند و حیوان را بهانه قرار میدهند. اگر آنها

قدرت میداشتند و جرأت میکردند حیوان را بیشتر به نزدیک خود میکشانیدند تا بتوانند ترس بیشتری نشان دهند. در حقیقت برای حیوان زن و مرد یکی است و اگر او را بحال خود وامیگذاشتند شاید خود را اصلاً نشان نمیداد و شاید هم ترجیح میداد در همان گوشه انزوا، که بی شك سوراخی است در یکی از دیوارها که ما هنوز کشف نکرده ایم و در ساعاتی که کنیسه خلوت است در آن بسر میبرد، باقی میماند. فقط در ساعتی که عبادت شروع میشود، حیوان بر اثر ترسی که از سروصدا به او دست میدهد از سوراخش بیرون میآید. آیا میخواهد به آنچه میگردد نگاه کند؟ آیا میخواهد آزاد و آماده فرار باشد؟ فقط از روی ترس است که به بیرون میدود و به اینجا و آنجا میتازد و تا پایان جلسه عبادت جرأت ندارد از کنیسه خارج شود. طبیعتاً جاهای بلند معبد را بر جاهای دیگر ترجیح میدهد زیرا در آنجاها خود را بیشتر در امنیت حس میکند. نرده و لبه دیوار امکان بیشتری برای تکیه و دوبه او میبخشند، نباید پنداشت که او همیشه در يك جا میماند، گاه اندکی بطرف مردان سرازیر میشود ظاهراً پرده صندوق الواح که به میله مسی آویخته است او را بسوی خود جلب میکند. زیرا اتفاق میافتد که روی آن سر میخورد، ولی بسیار آرام است و حتی موقعی که خیلی نزدیک میشود نمیتوان گفت که کمترین اختلالی ایجاد میکند. بنظر میرسد که با چشمهای درخشان که همیشه گشوده است و شاید پلك ندارد به عبادت کنندگان مینگرد. ولی مسلماً کسی را نمیبیند، فقط گوش بزنگ خطرهایی است که خود را از جانب آنها مورد تهدید حس میکند. از این حیث، لا اقل این اواخر، از زنان مابداً آرامتر بنظر نمیرسد. از چه خطرهایی میترسد؟ کسی قصد دارد به

او آزاری برساند؟ آیا سالهای سال نیست که او را مطلقاً بحال خود واگذاشته‌اند؟ مردان که توجهی به حضور او در کنیسه ندارند و بسیاری از زنان نیز اگر او از آنجا میرفت شاید سخت اندوهگین میشدند. چون یگانه حیوانی است که در آن خانه زندگی میکند دشمنی هم ندارد. قاعده میبایستی در طی اینهمه سالها بخوبی به این چیزها پی برده باشد. مسلماً صدای دعاست که موجب وحشتش میشود، ولی این صدا که در روزهای معمولی خفیف‌تر و در اعیاد بلندتر است پیوسته با نظم ثابت تکرار میشود و ترس‌ترین حیوان از مدتها پیش بدان عادت کرده بود، بخصوص اگر میدید که این دعا آزاری در پی ندارد و مطلقاً به او مربوط نیست. پس این ترس برای چیست؟ آیا این ترس، یاد بود زمانهایی است که مدتهاست سیری شده یا نگرانی از زمانی است که خواهد آمد؟ شاید این حیوان سالخورده بیشتر از مجموع عمر سه‌نسلی که گاه در این کنیسه گرد آمده‌اند آن زمان را درک کرده باشد.

میگویند که مدتها پیش واقعاً در صدد برآمده بودند که حیوان را از کنیسه بیرون بکنند، گرچه شاید باز برای یکبار دیگر این حرف جز شایعه بی‌اساس نباشد، ولی درستی آن چندان از امکان دور نمی‌نماید. معذالک ثابت شده است که زمانی از نظر فتوای مذهبی این سؤال: «آیا جایز است که بگذارند چنین حیوانی در خانه خدا زندگی کند؟» مطرح گردیده است. عقیده پیشوایان معروف مذهبی را گرد آورده‌اند. این عقاید مختلف بود، ولی اکثر آنها اخراج حیوان و تبریک مجدد معبد را مصراً خواستار شده بودند. گرچه گرفتن این گونه تصمیم‌ها از دور آسان بود اما در عمل امکان نداشت که بتوان حیوان را به چنگ آورد و در

نتیجه او را از آنجا راند. زیرا فقط در صورتی میشد تقریباً اطمینان یافت که از شرش رهایی یافته‌اند که موفق میشدند او را بگیرند و بقدر کافی از آن مکان دورش کنند.

خادم کنیسه اظهار میکند که بیاد دارد پدر بزرگش که او نیز خادم کنیسه بود، نقل میکرد که وی در بارهٔ موانع بیرون کردن حیوان چیزها شنیده بود و چون در رفتن بجایهای بلند مهارت داشت حس خودنمایی آسوده‌اش نمیگذاشت. یک‌روز صبح که کنیسه سراسر گشوده بود و پنهانترین گوشه‌های خود را در برابر روشنی خورشید گزارده بود وی بایک ریسمان، یک فلاخن و یک چوبدستی داخل کنیسه شد ...